مدرس، نابفه ای از جهان اسلام

مدرسی، علی

و ابو حنیفه از موالی بود و عرب را تواضع می‏کرد و خود را کفو ایشان نمی‏دید»

آنچه بویژه مورد تأسف است اینکه شعوبیه در عصری‏ ظاهر شدند و شروع به تبلیغ نمودند که عصر تدوین‏ اکثریت علوم و فنون اسلامی بود و اما هنوز از دوران قبل‏ از آن-یعنی اواخر دوران اموی-اخبار صحیح و متواتر در دست نداریم که بدانیم وضع علوم اسلامی در آن ایام‏ چگونه بوده و شعوبیان چه انحرافاتی در آن داخل‏ کرده‏اند.حتی اگر تاریخ صحیحی از اوضاع قبل از اسلام ایران نیز در دست می‏بود،باز با مقارنه مقدور بود که لااقل بخشی از جعلیات شعوبیه آشکار گردد.

لکن افسوس که از یک جانب اقتدار وسیع بزرگان‏ ایرانی دربارهء خلفا و حمایتی که از شعوبیه می‏نمودند، و مجال استدلال صحیح را از مخالفین و اهل تسویه سلب‏ می‏نمودند،و از جانب دیگر کم توجهی اعراب نسبت به‏ این چنین مسائل و احیانا تعصب خشکی که نسبت به‏ نژاد عرب می‏ورزیدند،دست به دست هم داده و به‏ همراه پاره‏ای عوامل دیگر چنان شد که شعوبیه دارای‏ این چنین نقشی سرنوشت ساز در فرهنگ و ادب عرب‏ گردیدند.و درست به همین دلیل است که اهل تحقیق‏ سعی وافر در دست یافتن و تمایز اصول و مدعیات فرقه‏ شعوبیه نموده و در این راه از هیچ کوششی دریغ‏ نمی‏نمایند.

گرچه،قطعا نقش شعوبیه در تاریخ اسلام نقشی‏ تخریبی و در جهت زدودن فضایل عرب،بلکه پیشی‏ گرفتن بر ایشان بوده است،لکن در عین حال نقاط مثبتی در این نهضت می‏توان جستجو کرد که شاید بزرگترین آنها خدمت به زبان و ادبیات فارسی باشد.

از این راه که انصراف از زبان و فرهنگ عرب توسط شعوبیان لازمه‏اش روی آوردن به زبان و فرهنگ خودی‏ و بالنتیجه احیاء آن بوده است و لذا بی‏مناسبت نیست که‏ به قولی نخستین ادبا و شعرای زبان فارسی یا خود از شعوبیان،و یا ملهم از شعوبیان بوده‏اند.

خدمات ایشان به فرهنگ عرب نیز-اگر چه از راه‏ غیر مستقیم-کم نبوده و از آن جمله بواسطهء ایشان بود که اعراب آنچه را از نسب،لغت،تفکر و عادات و سنن که‏ باعث افتخار و مجدشان بوده است جدا کرده و در کتب‏ خود ارائه نمودند.یکی از مدعیات اعراب سرآمد بودن‏ ایشان در فنون بلاغت و سخن‏آوری بود که شعوبیان با روشن ساختن جوانب امر بر این ادعا خلل وارد ساختند.

همینطور در سایر زمینه‏های ادب و فرهنگ که اینهمه‏ بالطبع باعث پدید آمدن مقارنه و مقایسه‏هایی بین اصول‏ و موازین فرهنگی ملل و اقوام مختلف گردید و رونق‏ دانش و فن را سبب شد.

آری،این خدمات قابل تقدیر بود،اگر شعوبیه در همین حد باقی می‏ماند و این چنین به فرهنگ و سنن‏ عرب حمله نمی‏آورد و فضایل ایشان را رذیلت‏ نمی‏شمرد.چقدر خوب بود اگر نشر اکاذیب‏ نمی‏کرد و حق را چنانکه بود زیر پا نمی‏گذاشت و از جادهء صلاح و تقوی خارج نمی‏شد.اما افسوس که چون‏ دیگر مذاهب و فرق و گروههای اهل غلات پا را از طریق‏ انصاف بیرون نهاد و چنان شد که امروز مورد طعن‏ و لعن هست.

پانویسها

(1):خدمات متقابل اسلام و ایران،ج 2،ص 419،از انتشارات‏ جامعهء مدرسین حوزهء علمیهء قم

(2):الفهرست،چاپ قاهره،ص 120

(3):ضحی الاسلام،احمد امین،جزء اول،ص 70

(4):این احادیث در لسان العرب،ج 2،و معجم یاقوت،زیر مادهء کوثی آمده است.

(5):مبسوط،5:22

مدرس، نابغه‏ای‏ از جهان اسلام

شهید مدرس در میان سران ایل بختیاری پس از بازگشت‏ از نجف اشرف.

اگر سینهء تاریخ را بشکافیم،نام بسیاری از مردان بزرگ را می‏یابیم که مرد روزند.و کم می‏بینیم نادره انسانهایی را که‏ در حقیقت مرد روزگارند،زندگی و حیات جاودانی آنان پس‏ از مرگشان آغاز می‏شود،و طی قرون و اعصار جلوهء جمال و کمال واقعی خود را نمایان می‏سازند،تا در بستر ابدیت‏ جاری و گلزار وجود،انسانها را چون انوار حیات آفرین‏ خورشید سرسبزی و صفا بخشند.پایان عمر این نادر مردان‏ تاریخ آغاز شکوفایی جوهر وجود آنان است.همانطور که در نیمه شب بهت زده و ظلمت خیز دهم آذر ماه 1317،آنگاه که‏ مدرس به شهادت رسید،در واقع تولدی تازه یافت.

شهادت مدرس طلوع چهرهء تابناکی است که باید با اهریمن استبداد و استعمار به پیکار برخیزد.مدرس تا زمانی‏ که آرزوی آزادی و آزادگی در دلها باقی است،همراه همهء عاشقان حریت و عدالت گام برمی‏دارد،تا در راه عظمت اسلام‏ و ایران از خود بگذرند.مدرس رهرو راهی است که پایانی‏ ندارد و نوری است که بی‏امان در ظلمت می‏تابد.

نگاهی-اگر چه کوتاه-به زندگی این شخصیت تاریخی‏ معاصر،نشان می‏دهد که مدرس براستی مرد روزگاران است و برای طالبان حق و حقیقت نمونه‏ای کم نظیر و راهنمایی‏ مطمئن تواند بود.

زهد و تقوی،تهور و شجاعت او که ناشی از ایمان مطلق است، چنان رشادتی به او می‏بخشید که بگوید:«من عقیدهء خود را می‏گویم اگر هم همهء جهانیان با آن مخالف باشند.»

در نامه‏ای به سلطان وقت‏1می‏نویسد:

«شهریارا خداوند دو چیز را به من نداده.یکی ترس‏ و دیگری طمع.و هر کس با مصالح ملی و امور مذهبی‏ همراه باشد،منهم با او همراهم و الا فلا.»

اکنون برای اینکه مدرس را بیشتر بشناسیم،در حد امکان‏ ؟؟؟مدرس زنده است تا تاریخ زنده است

(امام خمینی) علی مدرسی؟؟؟ و نهایت اختصار،زندگی این نابغهء بزرگ سرزمین خود را مورد بررسی و تحقیق قرار می‏دهیم به امید اینکه مشخص شود که‏ مدرس را جوهر ذات و اصالت مکتب حق و حقیقت بدان مقام‏ والا رسانیده نه به قولی:«دو سیلی تاریخی»و یا بی‏اعتباری‏ رجال زمان!

\*\*\*

بسیاری از زندگینامه‏نویسان،مدرس را از مردم‏ شهرضا(قمشه و یا دهکدهء اسفه دانسته‏اند.ولی زادگاه مدرس‏ روستای زیبا و مصفای سرابه کچو از توابع اردستان می‏باشد.

این روستا با آنکه در حاشیهء کویر واقع شده،دارای هوای‏ ییلاقی و باغهای پر برکت است.بنای خانه‏ای که مدرس در آن‏ متولد شده،هنوز به همان شکل سابق باقی است.در این خانه‏ به سال 1287(هـ.ق)،سید اسماعیل از سادات طبایی دارای‏ فرزندی شد که او را سید حسن نامید.دست تقدیر در کتاب زندگی این کودک شگفتی‏ها نگاشته و سرنوشت‏ خطیری برایش قلم زده بود.سید اسماعیل زندگی خود و خانواده‏اش را در کمال بی‏نیازی و قناعت از راه وعظ و تبلیغ‏ احکام الهی و هدایت مردم به سوی خیر و صلاح تأمین‏ می‏کرد.او مسلمانی با ایمان و متقی بود و از تعلیمات پدر خود میر عبد الباقی مراتب زهد و عبودیت را آموخته بود.

فرزند،از بدو تولد تا 6 سالگی با مادرش خدیجه در دهکدهء زیبای سرابه به سر برد.در حالی که پدر برای ادای‏ وظیفهء دینی و تبلیغ احکام اسلام به دعوت مردم شهرضا راهی‏ آن دیار شده و به پدر خود میر عبد الباقی پیوست که سالها پیش بدانجا مهاجرت نموده و مورد اقتداء و احترام اهالی بود.

\*\*\*

سالی چند مادر و فرزند دور از پدر با سختی و تنهایی به‏ سر بردند.سید اسماعیل فرزند خود را در 6 سالگی برای‏ تعلیم و تربیت او به شهرضا(قمشه)آورد تا در محضر جدش میر عبد الباقی که از اوتاد عصر بود،به تحصیل علم پردازد.

فرزند،تا 14 سالگی معلومات مقدماتی عربی و فارسی را نزد پدر و جد خود فرا گرفت و چون میر عبد الباقی دار فانی را وداع نمود،طبق وصیت او برای ادامهء تحصیل عازم اصفهان‏ شد.

در اوائل سال 1398 هـ.ق)مدرس که هنوز به نام سید حسن‏ خوانده می‏شد،وارد اصفهان شد و ساده‏ترین زندگی را برای‏ گذراندن دوران تحصیل انتخاب نمود.صرف و نحو و منطق‏ و بیان را نزد اساتید متعدد،از جمله مرحوم میرزا عبد العلی‏ نحوی هرندی که دارای فضایل و سجایای خاصی بود،به پایان‏ رسانید.

بنا به نوشتهء مدرس در مقدمهء یکی از کتابهایش:

«مانند او کمتر دیده شده.گذشته از استادی‏ در ادبیات و فقه و اصول،در ریاضیات نیز دانشمندی‏ مسلم و دارای تصانیف بسیار بود.لیکن از بد اقبالی‏ مهجور مانده و در نهایت تقوی در گوشهء تنهایی وفات‏ یافت.»

استاد دیگر او،فاضل کامل ملا محمد،معروف به‏ آخوند کاشانی بود که جامع علوم معقول و منقول بود و در مدرسهء صدر سکونت داشت.مدرس در نزد این استاد شرح‏ لمعه در فقه و قوانین و فصول را در اصول تحصیل کرد و حتی‏ در ایامی که مجلس درس عمومی استاد تعطیل می‏شد،مدرس‏ بطور خصوصی در محضر آن مرحوم به خواندن کتابهای شرح‏ هدایه،شرح منظومه،شوارق،شواهد ربوبیه می‏پرداخت‏ بطوری که این علوم را در خلال درس رسمی بطور کامل‏ فراگرفته وارد درس مرحوم جهانگیرخان قشقایی که خود از نوابغ بشمار می‏رفت،شد و علم معقول را کامل نمود.پس از سپری نمودن هشت سال،درس خارج را در محضر دانشمند عصر-مرحوم شیخ مرتضی ریزی-که از شاگردان برجستهء سید العلماء سید حسن ترک بود،شروع نمود.در محضر سید جلیل عالم،آقا سید محمد باقر درچه‏ای،مباحث استصحاب‏ و مسائل متعلقه بدلیل انسداد و دیگر موضوعات متفرقه را نیز فرا گرفت.

پس از اتمام تحصیلات و درک محضر قریب سی استاد که همه‏ از بزرگان علمای زمان بودند،عازم نجف اشرف گشت تا در جوار مرقد مطهر جد بزرگوارش به تکمیل معلومات خویش‏ بپردازد.در این باره می‏نویسد:

«بعد از واقعهء دخانیه به عتبات مشرف شدم.بعد از تشرف حضور حضرت آیت الله میرزا حسن شیرازی‏ رحمة علیه بجهت تحصیل در نجف اشرف توقف‏ اختیار کردم.علما و بزرگان آن زمان را تیمّنا و تبرّکا کلا درک کرده و از اغلب استفاده نمودم.ولی عمده‏ تحصیلات من خدمت مرحومین مغفورین حجتین‏ کاظمین و خراسانی و یزدی بود.»

اقامت مدرس در نجف 7 سال به طول انجامید.مرحوم‏ میرزای شیرازی-مرجع روشن ضمیر شیعیان جهان-دربارهء او چنین اظهار نظر می‏نماید:

«این اولاد رسول...پاکدامنی اجدادش را داراست و در هوش و فراست گاهی من را به تعجب‏ می‏افکند.در مدتی بسیار کوتاه از تمام هم درسهایش‏ در گذشته و در منطق و فقه و اصول سرآمد همه یارانش‏ می‏باشد و قوه قضاوت او در حد کمال و نهایت‏ درستکاری و تقوی است.»

بدین ترتیب سید حسن به درجهء اجتهاد نائل آمد و تقوای‏ بی‏نظیر او به عالیترین صورتی ستوده شد.مرحوم میرزای‏ شیرازی پیشنهاد نمود که مرجعیت شیعیان هند را بپذیرد ولی او ترجیح داد که در وطن خود و میان مردمی باشد که‏ دوستشان داشت و بدو نیاز داشتند.

\*\*\* مدرس از راه ناصریه(اهواز)و بختیاری به سوی اصفهان‏ حرکت کرد.در ده‏کرد(شهر کرد فعلی)به منزل یکی از علما،به نام سید ابو القاسم دهکردی وارد گشته روزی چند اقامت کرد.سپس به وسیلهء میزبان خویش عمارتی را در اصفهان که متعلق به حاجی محمود عصار بود و فاصله‏ای تا مدارس صدر،جدهء بزرگ و جدهء کوچک نداشت،از قرار سالیانه 120 ریال اجاره کرد.

مدرس پس از ورود به اصفهان برای دیدار فرزندان و بستگان خود به اسفه و شهرضا(قمشه)سفر کرد،اهالی‏ وفادار این دو محل مقدمش را گرامی داشتند و از او خواستند که به جای پدر و جدش در آنجا بماند.پاسخ وی این بود:

«شهرضا محل کوچکی است و هر کس در اینجا ثروتمند باشد،همه کاره است.من هم متاعی دارم‏ و باید به جایی برم که خریدار داشته باشد.»

پس از بازگشت به اصفهان در خانه‏ای که بدان اشاره شد، سکونت داشت تا آنکه شترداران مهیاری و شهرضایی نذر نمودند که هر گاه سفر خود را بی‏خطر و با موفقیت به پایان‏ رسانیدند،از درآمد آن سفر مبلغی را برای خرید خانه‏ای که‏ به ضرورت ادای نذر باید انجام گیرد،اختصاص داده و آن را در اختیار مدرس قرار دهند.سفر به پایان رسید.خانه به‏ مبلغ 1700 ریال در نزدیکی سرای معروف بسا رونقی‏ خریداری و پس از تعمیرات لازم که خود مدرس به دست خود در آن انجام داد،آمادهء سکونت شد.و مجتهدی که می‏رفت تا مسیر تاریخ را دگرگون سازد، در این سرای با خانوادهء خود مسکن گزید.

در همین اوقات که مدرس در نهایت تنگدستی در چنان‏ خانه‏ای زندگی می‏کرد،یکی از ملاکین و تجار شهرضا به نام‏ حاجی رضا،بنا به ارادتی که به او داشت،تقاضا کرد که شش‏ حبه آب و ملک مهدی آباد را قبول نماید.لیکن آن سید جلیل القدر به حاجی فوق الذکر تکلیف نمود که این ده را به‏ نام صلهء ارحام به خویشاوندان فقیر و نیازمند خود ببخشد.

\*\*\* در اصفهان درس فقه و اصول را در مدرسهء جدهء کوچک‏ (در اصل جدهء بزرگ)آغاز کرد و همچنان به تدریس دروس‏ خارج در روزهای معینی می‏پرداخت.بزودی در میان مردم‏ اصفهان احترام و محبوبیت فراوان کسب نمود تا آنجا که شهید حاج آقا نور الله...روحانی بزرگ و با نفوذ اصفهان که خود از علمای رشید و مبارز تاریخ معاصر است،او را به همکاری‏ و مشاورت در امور اجتماعی،سیاسی اصفهان دعوت کرد و در انجمن ولایتی که به همین منظور تشکیل شد و ریاست آن‏ را آن بزرگ مرد به عهده داشت،مدرس نایب رئیس‏ و سخنگوی انجمن گشت.نطقهای او در این دوران در نشریات‏ آن زمان منعکس است.همین انجمن ولایتی بود که توانست‏ اقبال الدوله را که از طرف حکومت استبداد،حاکم اصفهان بود و مأموریت سرکوبی مسلمانان آزادیخواه را داشت،برکنار کند و از اصفهان بیرون راند.پس از اقبال الدوله،حاکمیت مشروطه‏ مسلم و تهران فتح گشت و صمصام السلطنهء بختیاری به حکومت‏ اصفهان منصوب شد.

و بار دیگر انجمن ولایتی تشکیل شد و باز مدرس به نیابت آن‏ انتخاب گردید.

\*\*\* مدرس عقیده داشت که باید امور اجتماعی و سیاسی طبق‏ قوانین اسلام و موازین شرع مقدس با ملاطفت و مهربانی انجام‏ گیرد.پرداخت مالیات زیاد که حاکم جدید به عنوان غرامت‏ جنگ(فتح تهران)به مردم اصفهان تحمیل می‏کرد،خلاف‏ نظر او بود.لذا روزی در انجمن شدیدا از اعمال‏ صمصام السلطنه انتقاد و او را تهدید به برکناری کرد و به عنوان‏ اعتراض به روش نادرست حاکم وقت که رئیس همان انجمن‏ نیز می‏بود،از جلسه خارج شد.سخنان مدرس بسیار زود در سراسر اصفهان پخش شد و مردم را به هیجان آورد.

صمصام السلطنه نیز دستور تبعید و تحت نظر بودن او را صادر کرد.

\*\*\* فردای آن روز وقتی مدرس از مجلس درس به منزل خود بازگشت،سواران بختیاری که خانه را در محاصره داشتند،به‏ او اعلام کردند که خود را برای خروج از اصفهان و اقامت‏ در خارج از شهر آماده کند.مدرس بدون تأمل کفشهای خود را از پای در آورده به دست گرفت و در جلو و پیشاپیش دستهء سواران به راه افتاد و گفت«هر کجا که می‏خواهید برویم من‏ آماده‏ام.»در طی راه مردم کم کم متوجه شدند و اطراف آنان‏ گرد آمدند.جمعیت هر لحظه رو به فزونی می‏نهاد،بسیاری‏ اعتراض و از بردن مدرس ممانعت می‏کردند.

مدرس به مردم گفت:

«مایل نیستم بر سر این مسئلهء کوچک نزاعی رخ‏ دهد.شما بروید به کار خود مشغول شوید.منهم با اینان به تخت فولاد می‏روم تا تکلیف قطعی معلوم‏ گردد.»

هنوز بیش از یک روز از تبعید مدرس نگذشته بود که‏ در شهر غوغا شد.بازارها تعطیل گردید و مردم به حرکت‏ در آمدند.علمای اصفهان به سوی تخت فولاد به راه افتادند. جمعیت در مقابل محل انجمن ایالتی گرد آمد.و خواهان تعیین‏ تکلیف قطعی و بازگشت مدرس شد.

بالاخره صمصام السلطنه مجبور شد این فرزند رشید اسلام‏ را با نهایت احترام به خانه‏اش بازگرداند و متعهد شود که‏ در اعمال خود تجدید نظر نموده و از مالیاتی که به نام خسارت‏ در جنگ با مستبدین از مردم اصفهان طلب می‏کرد،صرفنظر نماید.

مخالفان مدرس چون از نقشهء تبعید او طرفی نبستند، در اندیشهء ترور او بر آمدند که داستان مفصل دارد.به هر حال‏ یکی از روزها که برای تدریس وارد صحن مدرسهء جدهء کوچک‏ می‏شود،شخصی به نام عبد الله با ششلول سینهء او را هدف‏ می‏گیرد.مدرس بشدت ضربه‏ای به دست او می‏زند و ششلول‏ به زمین می‏افتد.مرحلهء دوم نقشه آغاز می‏گردد و دیگری‏ از طبقهء دوم مدرسه،چند تیر پی در پی به سوی او شلیک‏ می‏کند که گلوله‏ها به علت نشستن مدرس بر زمین،به دیوار مقابل می‏خورد.اهالی بازار و رهگذران با شنیدن صدای تیر در مدرسه می‏ریزند و سوء قصد کنندگان را دستگیر می‏کنند.

مدرس آنان را می‏بخشد و آزاد می‏کند که هر چه زودتر از مدرسه بیرون روند.می‏گوید:«قاتل من شخص دیگری‏ است.»

در این زمان مجلس شورای ملی در شرف آغاز دورهء دوم‏ قانونگذاری خود بود.طبق قوانین آن روز انتخاب نمایندگان‏ بطور صنفی انجام می‏گرفت و عده‏ای نیز برای نظارت بر قوانین موضوعه و تطابق آن با شرع مقدس اسلام و مذهب‏ شیعه از طرف علما و روحانیون انتخاب می‏شدند و به مجلس‏ می‏رفتند.مدرس از طرف علمای نجف اشرف و اصفهان که‏ مرکز علوم دینی و مجمع مراجع و مجتهدین قدر اول اسلام‏ بود،انتخاب و در گروه بیست نفری که از مجتهدین سراسر ایران برگزیده شده بودند،قرار گرفت و زمانی که این 20 نفر 5 تن را از میان خود برای جلوس در مجلس شورای ملی‏ انتخاب کردند،مدرس اولین آنان بود و در مقام طراز اول‏ علما به نمایندگی مجلس در آمد.

\*\*\* مدرس در ضمن فعالیتهای سیاسی،اجتماعی خود در اصفهان به عمران و آبادی روستای اسفه اهتمام داشت.خانهء موروثی خود را برای ساختن حمام اختصاص داد و آسیاب آن‏ محل را بازسازی نمود و به کار انداخت که اولی هنوز هم‏ مورد استفادهء مردم آن محل است.برای تهیهء مصالح‏ ساختمانی گاری تک اسبه‏ای تهیه کرد و با استفاده از آن برای‏ زارعین،خانه و برای کاروانیان،محل مخصوص بنا نهاد.بر رودخانه‏ای نزدیک روستای مهیار پل بست و احداث قنات آبی را شروع نمود که ناتمام ماند و امروز بقایای آن باقی است.

مجموعهء دو واحد مسکونی که دارای بیش از 30 اطاق و ابنیهء دیگر است،و اکنون به نام قلعهء خیر آباد نامیده می‏شود،نیز در همان زمان ساخته شد.

وسایل حرکت مدرس به تهران برای شرکت در دومین‏ مجلس قانونگذاری فراهم گشت.

همان گاری که برای حمل مصالح تهیه شده بود،به علت‏ فرا رسیدن فصل زمستان با سرپوش پارچه‏ای مجهز شده‏ و حرکت کرد.سرنشینان این مرکوب تاریخی عبارت بودند از مدرس و فرزند ارشد ایشان،یک نفر خدمتکار به نام آقا علی‏ که قبلا خادم مدرسهء جدهء کوچک بود و عباس از اهالی ده‏ اسفه که سورچی بود.این کاروان ساده به وسیلهء عدهء زیادی از رجال و معاریف اصفهان مشایعت و از راه کاشان رهسپار تهران‏ شد.

برف و سرمای زمستان از سرعت آنان می‏کاست.با سختی‏ به امامزاده سلیمان رسیده شب را توقف می‏کنند.متولی، پیرمرد فقیری است که دارای دو دختر و از ادارهء آنان ناتوان‏ است.مدرس کدخدای ده را می‏طلبد،دو نفر از جوانان ده‏ حاضر می‏شوند با دو دختر متولی ازدواج کنند.مراسم‏ انجام می‏گیرد و پیرمرد خوشحال و آسوده می‏گردد.

\*\*\* اهالی کاشان از ورود مدرس اطلاع می‏یابند و در سه‏ فرسنگی کاشان در محل قهوه خانه‏ای جمع می‏شوند و با استقبال وسیع،ایشان را به منزل حاج شیخ محمد کاشانی‏ وارد می‏کنند.سه روز توقف در آن شهر با دیدار علما و بزرگان‏ کاشان از ایشان می‏گذرد.سپس کاروان به حرکت در می‏آید، در قم از طرف تولیت پذیرایی به عمل می‏آید،و هنگام حرکت، مشایعت کنندگان تا حسین آباد با مسافرین می‏آیند.پس از آن‏ بدون کوچکترین تظاهر و بطور ناشناس وارد حضرت‏ عبد العظیم گشته،در کوچهء باغ سراج الملک خانه‏ای اجاره‏ و منزل می‏کند.همراهان مدرس در خدمت اویند.

اسب و گاری را به علی آقا و عباس می‏سپارد که به فروش‏ رسانند و مخارج بازگشت خود را تأمین کنند.در اینجا لازم به‏ تذکر است که بر خلاف آنچه نوشته‏اند،مدرس تنها از اصفهان‏ حرکت نکرده و جریان سفر وی همانگونه است که نگاشته آمد.

مرحوم مرتضی قلیخان نائینی که از ورود مدرس با خبر می‏گردد،از او دیدن می‏کند و او را با درشکهء شخصی خود به‏ تهران می‏برد و در منزل خود واقع در کوچهء ظهیر الاسلام‏ میزبان او می‏گردد.

عموم مشاهیر و علمای تهران از جمله مرحوم امام جمعه‏ خویی که از نمایندگان و علمای طراز اول مجلس بوده است،از او دیدن و ایشان را دعوت می‏نمایند و مرحوم خویی از ایشان‏ دعوت می‏کند که در منزل او سکونت نماید.مدرس می‏گوید:

«در صدد تهیهء منزل هستم.برای افرادی مانند من که با لبی نان و پکی قلیان قانعند،منزل و مسکن‏ فراوان است.»

دو اطاق محقر در سه راه امین حضور اجاره و زندگی جدید را آغاز می‏کند.

\*\*\* پس از چندی از آنجا به خیابان جمهوری فعلی و شاه آباد سابق نقل مکان و در منزل مردی به نام میرزا عبد الکریم‏ سکونت اختیار می‏کند.بعدها با دختر این مرد ازدواج‏ می‏نماید و از او دارای پسری می‏شود که این مادر و فرزند در ایام مهاجرت معروف او هر دو فوت می‏کنند.

\*\*\* افتتاح دورهء دوم مجلس شورای ملی انجام می‏شود و مدرس‏ به علت دیر رسیدن به تهران بعد از گذشتن ماهی چند در جلسات شرکت می‏کند و بزودی نزد نمایندگان به عنوان‏ مجتهدی صادق،ساده،با تقوی و با شهامت شناخته می‏شود.

در مباحثه و استدلال کسی حریف او نیست.

در شأن و شخصیت هم تکیه‏گاهش به درجهء اجتهاد خود و در مجموع،مرد مبارز و سیاستمداری نابغه است.

\*\*\* در دویستمین جلسهء مجلس شورای ملی،که در تاریخ 19 محرم الحرام 1329 به ریاست متین السلطنه تشکیل می‏شود، مدرس اولین نطق خود را آغاز می‏کند و طی سخنانی‏ می‏گوید:

«در این چند جلسه بنده تجربه کردم که‏ هر مطلبی که وزیر مالیه متعلق غرضشان است، آخر همان می‏شود.خصوصا اگر مؤید به فرمایشات‏ مخبر باشد.»

بدین ترتیب در اولین نطق خود،بی‏پروا از روش وزیر مالیه‏ و بی‏توجهی نمایندگان انتقاد می‏کند.می‏داند دلیلی ندارد که هر چه متعلق غرض وزیر باشد،همان شود.در جلسهء دیگری ضمن نطقی می‏گوید:

«عرض می‏کنم.به بعضی موضوعات اطلاع‏ نداشتن و در عرض پنج دقیقه هی برخاستن و نشستن، این طریق وضع قانون مملکت نیست.باید اطرافش‏ را تأمل کرد و بی‏دلیل رأی نداد.»

\*\*\* در اواخر دورهء دوم،نفوذ روسیهء تزاری در ایران به حد اعلای خود رسیده و قوای نظامی آن دولت در قسمتهایی از خاک کشور ما متمرکز بود،کشور متجاوز در امور داخلی‏ ایران دخالت می‏کرد و اولتیماتوم بسیار سختی به دولت داد، اتخاذ تصمیم میسر نگشت.مدرس با کلماتی بسیار ساده‏ مجلس را از بلاتکلیفی نجات داد.نمایندگان را بر انگیخت که‏ اولتیماتوم روس را نپذیرند،مجلس با بیانات او نیرو گرفت و بسختی در مقابل سیاست روسیه ایستاد.مدرس مبارزهء بی‏امان‏ خود را با استعمار قدرتهای بیگانه آغاز نمود.

دورهء دوم مجلس شورای ملی به پایان رسید،انتخابات‏ صنفی ملغی شد و انتخاب نمایندگان مستقیما به عهدهء مردم‏ گذارده شد.مدرس از طرف اهالی تهران به نمایندگی انتخاب‏ شد در حالیکه در مدت تعطیل مجلس و انتخابات مجدد، در مدرسهء سپهسالار(شهید مطهری فعلی)به تدریس فقه و اصول مشغول بود و برنامهء اصلی خود را همان تدریس‏ می‏دانست.

در اواسط همین دوره،جنگ بین المللی اول به وقوع‏ پیوست.مرحوم مستوفی الممالک که از رجال برجستهء آن‏ زمان و نخست وزیر بود،بی‏طرفی ایران را اعلام نمود،روسیه‏ بدان وقعی ننهاد و قوای روس تا نزدیکی کرج پیش آمدند، جنوب هم از ناحیهء انگلستان به خطر افتاد.احمد شاه تصمیم‏ به انتقال پایتخت به اصفهان گرفت.آزادیخواهان مخالفت‏ کرده در صدد چاره جویی بر آمدند.27 نفر از وکلای مجلس‏ سوم به همراهی مردم به طرف قم حرکت کردند.رهبران قدر اول گرد هم آمدند و محرمانه توافق کردند که تعدادی از شخصیت‏های سیاسی و روحانی،به عنوان مهاجرت و جمع‏آوری نیرو از مرکز بیرون روند و ضمن مذاکره با دولت‏ عثمانی و آلمان در مورد وضع بیطرفی و عدم اشغال ایران به‏ وسیلهء قوای بیگانه موقتا دولتی تشکیل دهند تا اگر حکومت‏ مرکزی مجبور شد تن به پاره‏ای قراردادهای مضر به حال ملت‏ و مملکت بدهد،دولت موقت به عنوان دولت انقلابی نپذیرد و هر پیمانی را ملغی قلمداد کند و حکومت مرکزی هم در مقابل‏ آن موضع تدافعی نگیرد.مهاجرت در سطح وسیعی آغاز گشت.

مدرس به اصفهان حرکت کرد و پس از ملاقات با حاج آقا نور... روحانی مبارز و مشهور آن دیار،تنها از اصفهان به قصد ملحق‏ شدن به دیگر مهاجرین رهسپار کرمانشاه(باختران فعلی) شد.پس از رسیدن به مقصد،در مدرسهء طلاب علوم دینی‏ اقامت نمود.تا آنکه دولت موقت مستقل به ریاست نظام‏ السلطنهء مافی تشکیل شد(1335 هـ.ق)و مدرس با سمت‏ وزیر اوقاف و بعد وزیر دادگستری در کابینه شرکت کرد.

نیرویی که حکومت مستقل موقت گردآوری کرد،اوایل به‏ پیروزی‏هایی دست یافت.لیکن در اثر شکست دولت عثمانی‏ و هم پیمانش آلمان و دگرگونی اوضاع سیاسی منطقه پراکنده‏ شد و انسجام خود را از دست داد.هیئت مهاجرین از بغداد به‏ سوریه و از آنجا به اسلامبول-که مرکز امپراطوری عثمانی‏ بود-رفت و باز مدرس برای اقامت خود مدرسهء علوم دینی را انتخاب کرد و حتی،در پاره‏ای مواقع،جلسات درس را تشکیل‏ داد و به تدریس پرداخت.

\*\*\* پس از چند روز اقامت در اسلامبول سلطان محمد خامس‏ پادشاه دولت عثمانی،مدرس را برای ملاقات و مذاکره دعوت‏ می‏کند.در قصر دلمه باغچه،در حضور سلطان،مراسم دیدار با تشریفات معمول انجام می‏پذیرد.مدرس لب به سخن‏ می‏گشاید و پس از بیان مطالبی چند اضافه می‏کند که:

«ما روحانیون در زمان حکومت استبداد ایران‏ هم آزاد بودیم و هیچ قیودی در بیان حقایق برای ما در کار نبود و من پس از حکومت استبداد،در جریان‏ مشروطه هم به علت آنکه نمایندهء مجلس شورای ملی‏ بودم،آزاد صحبت می‏کردم.از این رو اینجا هم‏ بیانات خود را آزادانه اظهار می‏دارم.مقصود از مهاجرت ما ایرانیان به این کشور این است که دولت‏ عثمانی مذاکره الحاق قسمتی از خاک آذربایجان را به خاک خود موقوف نماید تا شاید در موضوع‏ صمیمیت بین برادران مسلمان ایرانی و ترک‏ مذاکراتی به عمل آوریم.»

سخن به درازا می‏کشد،سلطان عثمانی می‏گوید:

«شما در حکومت مشروطهء ایران،آنچنان که باید کاری انجام نداده‏اید»

پاسخ مدرس چنین است که:

«اینطور نیست،زیرا ما یک ادارهء پستخانه تأسیس‏ کرده‏ایم که با تمام دنیا ارتباط دارد و دارای یک‏ شبکهء پستی بین المللی است و حال آنکه‏ در اسلامبول-مرکز حکومت شما-هر دولتی جداگانه‏ پستخانه تأسیس نموده و مردم یا برخی از کشورها که‏ در اینجا پستخانه ندارند،مراسلات و محمولات پستی‏ را نمی‏توانند رد و بدل کنند.»

روز دیگر مدرس و هیئت دولت مهاجرین در یک ملاقات‏ رسمی با مجموعهء وزرای دولت عثمانی در محل باب عالی‏ شرکت می‏کند.صدر اعظم دستور می‏دهد قهوه(یا چای) عجمی برای پذیرایی بیاورند.مدرس به مترجم هیئت‏ مهاجرین که سمت نایب اول سفارت ایران را داشته می‏گوید:

«به این مرد بگویید به جای کلمهء عجم لفظ ایرانی‏ به کار برد،زیرا مادهء لغوی کلمهء عجم از عجمه‏ می‏باشد و اشتقاق آن به کلمات مختلفه حاکی از تحقیر نژاد غیر عرب و ایرانی است که ملت ترک را هم‏ شامل می‏شود و ما ایرانیان که دارای نوابغ و دانشمندانی هستیم که به زبان و تمدن اسلام و عرب‏ خدمات شایانی نموده‏اند،سزاوار نیست که تحقیر شویم.لذا باید لفظ عجم را از قاموس زبان خودتان‏ خارج کنید و به جای آن،کلمهء ایرانی را انتخاب‏ نمایید.»

پس از ترجمهء این کلمات،صدر اعظم مطلب را تغییر داده و اظهار می‏دارد:

«خوبست لباس سربازان ایرانی و ترک یکسان و متحد الشکل شود.»مدرس تبسم نموده می‏گوید:

«خیلی چیزهاست که بایستی بشود ولی متأسفانه‏ نمی‏شود،ما همان لباسی را که داریم خوب است ولی‏ چقدر بجا بود که صدر اعظم می‏گفتند.به جای اینکه لباس سربازان ایرانی و ترک یکسان و یک شکل شود، برادران ایرانی و ترک یکدل شوند زیرا ممکن است از حیث لباس همرنگ بشویم ولی یکدل نباشیم.»

\*\*\* مدرس با قاضی القضاة که بزرگترین مقام روحانی در دولت عثمانی بود،نیز گفتگویی دارد.اهمیت این مقام در کشور امپراطوری عثمانی تا آنجاست که مکرر حکم قتل خلیفه‏ را صادر و به دست ولیعهد عثمانی اجرا کرده است.آنجا که‏ قاضی القضاة اتحاد اسلام و تشکیلات حزب اتفاق را مطرح‏ می‏کند،مدرس اولی را تأئید می‏کند و دومی را ناشنیده‏ می‏انگارد و اظهار می‏دارد:

«چنین دولتی ممکن نیست تشکیل شود،مگر به‏ تصدی جد گرامی من علی بن ابی طالب ع و آن زمان هم‏ که آن بزرگوار می‏خواست همهء مسلمانان را به یک‏ نظر نگریسته و خلافت دنیای اسلامی تشکیل دهد، فورا قوم و اشراف عرب با دسایسی از قبیل جنگهای‏ متعدد،مانع پیشرفت این اندیشهء بزرگ اسلامی‏ گشتند.آیا حضرت قاضی القضاة از نژاد ترک یا نژادهای دیگر انتظار بیشتری از عرب دارند یا مقصود،استعمار سایر ملل جهان است!»

بالاخره«جنگ بین المللی اول»به پایان رسید،کشور عثمانی‏ تجزیه گردید و ایران نیز میدان نفوذ دول بیگانه،خصوصا همسایگان شمالی و جنوبی شد.مدرس از مهاجرت بازگشت‏ در حالی که مجلس ایام فترت خود را می‏گذراند،از این‏ رو مدرسه سپهسالار مرکز درس دینی و مباحث سیاسی- اجتماعی مدرس شد.در این زمان سمت تولیت مدرسه را هم‏ به عهده داشت،لذا به تعمیر و کاشیکاری داخل و خارج آن‏ همت گمارد و موقوفات آن را توسعه داد و از درآمد آنها زندگی طلاب علوم دینی ساکن در آن محل و هزینهء تعمیرات را تأمین کرد.

\*\*\* صمصام السلطنه نخست وزیر از ادارهء کشور در این احوال‏ بحرانی ناتوان بود.مدرس با عدهء زیادی به حضرت‏ عبد العظیم رفته متحصن گشتند.

این مبارزه که وجود مدرس در قلب آن بطور کامل‏ محسوس و مؤثر است،منجر به سقوط کابینهء صمصام السلطنه‏ گردید.وثوق الدوله مأمور تشکیل کابینه شد و با انعقاد قرارداد 1919 مدرس را وارد میدان مبارزه با استعمار پیر امپراطوری انگلستان نمود.

حوادث بزرگی در جهان به وقوع می‏پیوست.مدرس درک‏ نمود که اصول سیاست انگلستان تغییر یافته و در نتیجه ایران‏ نیز آبستن حوادث تازه است.از این رو برای پیشگیری و علاج‏ واقعه قبل از وقوع آن آماده شد،با انتشار قرارداد 1919 که‏ وثوق الدوله با دولت انگلستان منعقد ساخت،پای در میدان‏ پیکار نهاد و چنان ماهرانه‏ مخالفین را که اکثر قریب به اتفاق ایرانیان بودند،رهبری‏ نمود که در مدت بسیار محدودی بازارها تعطیل شد.مدرس‏ مردم را با نطق و سخنرانی تهییج کرد.علما را به جوش‏ و خروش واداشت تا بالاخره دولت انگلستان مجبور شد از پی‏گیری آن بگذرد.در نتیجه کابینهء وثوق الدوله سقوط کرد و به قول خود مدرس موافقین قرار داد که بیش از 800 نفر نبودند،در کنار امپراطوری انگلیس شکستی را تجربه نمودند که تا آن زمان باور نداشتند.پیروزی مدرس در این مبارزه‏ شکست انگلستان بود.

\*\*\* مدرس در یکی از جلسات مجلس شورای ملی در این مورد بیاناتی دارد که اصول سیاست و نظرات خود را در رابطه با دول استعماری جهان روشن می‏سازد.

«13 ذیقعدهء 1337 یک روز نحسی بود از برای‏ ایران.یک قرارداد منحوسی بدون اطلاع احدی‏ منتشر شد.کابینهء آقای وثوق الدوله که جزء اعظمش‏ سه نفر بودند(وثوق الدوله،صارم الدوله،نصرت الدوله) مردم کمال غفلت را داشتند که این قرارداد چیست‏ الا نادری و قلیلی که جمله بنده بودم که در همان‏ ساعت که قرارداد منتشر شد،با آن مخالف شدم تا امروز بالاخره خدا توفیقی به ملت ایران داد.به‏ استثنای 684 نفر که اصولا،و فروعا،عملا،ناصرا، منصورا،سیاستا،و یا کتبا در تمام مملکت ایران‏ موافقت با قرارداد کردند،باقی ملت ایران مخالف با قرارداد بودند.ششصد و هشتاد و چهار نفر بودند در تمام ایران که در کتابچهء بنده اسامی و عملیاتشان‏ ثبت است که انشاء الله اگر مجلس یک بنیانی پیدا کند و با یک دولت وطن خواهی پیدا شود،باید تحقیق و رسیدگی کند.هر کدام مقصرند،مجازات کند.خیلی‏ متأسفم که آن روز هر چه داد زدم،کسی به داد من‏ نرسید.عرض می‏کنم که هجده نفر از موافقین‏ قرارداد در این مجلس‏اند.امروز اگر در ایران محکمهء عالی باشد،اینجاست...قرارداد منحوسی که یک‏ سیاست مضر به دیانت اسلام.مضر به سیاست‏ بیطرفی ما بود.ما بیطرفیم.نباید تمایلی به سیاست‏ ما بشود.الان هم همین قسم است که عرض می‏کنم.

ما بی‏طرفیم.کابینهء وثوق الدوله خواست ایران را رنگ‏ بدهد.اظهار تمایل به دولت انگلیس کرد بر ضد او ملت قیام نمود.حال هم هر کس تمایلی به سیاستی‏ نماید،ما،یعنی ملت ایران،با او موافق نخواهیم بود.

چه رنگ شمال،چه رنگ جنوب و چه رنگ آخر دنیا.

ما یک ملتی هستیم فقیر و ضعیف و باید بی‏طرف‏ باشیم و هیچ رنگی نداشته باشیم.صریحا عرض‏ می‏کنم بنده بر ضد او هستم.چه شرق و غرب باشد و چه شمال و جنوب...»

دورهء سوم مجلس به پایان رسید و 6 سال فترت دار الشورا اوضاع سیاسی کشور را آشفته کرد.دولت استعماری انگلستان‏ با الغای قرارداد،طرح تازه‏ای را به مرحلهء اجرا گذاشت.

چند نفر را برای کودتا در نظر گرفت.سید ضیاء الدین‏ طباطبایی(روزنامه‏های مخالف او را مولانا رعد الدین لقب داده‏ بودند چون مدیر روزنامهء رعد بود)با همراهی رضا خان این‏ مهم را به عهده گرفتند.و نیمه شب سوم حوت 1299 خورشیدی قوای قزاق وارد تهران شد و سید ضیاء نخست وزیر و رضاخان وزیر جنگ گشت.

رجال و آزادیخواهان دسته دسته توقیف شدند.مدرس نیز زندانی و پس از چند روز به وسیلهء گاری به قزوین تبعید گشت‏ و تا آخر عمر کابینهء سیاه که بیش از 90 روز دوام نکرد، در همان شهر باقی ماند.برای اثبات عزت نفس او همین‏ قدر کافی است که مانند سایر محبوسین سیاسی از بستر زندان استفاده نمی‏کرد.هنگام خواب عمامهء خویش را به زیر سر می‏نهاد و روانداز او عبایش بود.

\*\*\* با اینکه سید ضیاء الدین تصمیم به قتل همهء آزادیخواهان‏ داشت،لیکن موفق نشد و احمد شاه او را از این عمل بازداشت.

مدرس هم برای او پیغام فرستاد که اگر همان لحظات توقیف‏ مجموعهء ما را نابود می‏کردی ممکن بود موفق شوی ولی حالا دیگر دیر شده و کاری از تو ساخته نیست.بالاخره‏ سید ضیاء الدین و کابینه‏اش که به کابینهء سیاه معروف شد، سقوط کرد و مهرهء اصلی کودتا به اجرای طرح اصلی پرداخت.

با سقوط کابینهء سیاه زندانیان سیاسی آزاد شدند و مدرس‏ پس از آزادی در تهران مبارزهء خود را در ابعاد گسترده‏تری‏ آغاز کرد.

مجلس چهارم با زد و بندهای سیاسی آغاز گشت.مدرس‏ نمایندهء اول تهران بود و در موقع انتخاب هیئت رئیسه،نایب‏ رئیس اول شد.در مجلس اکثریت داشت و در موقع تصویب‏ اعتبارنامهء وکلا با کسانی که در کابینهء سید ضیاء الدین عضویت‏ داشته و یا در کمیتهء آهن بودند،سخت مخالفت کرد و از تصویب اعتبارنامهء عده‏ای از آنان جلوگیری نمود.

\*\*\* کابینهء قوام السلطنه تشکیل شد.رضا خان عضو کابینه بود و مقام وزارت جنگ را داشت.در عین حال با ایجاد اختلاف‏ در شهر کوشش می‏کرد،امور نظمیه را هم تحت نظر خویش‏ در آورد.نمایندگان مرعوب و توقیفها و تهدیدها روز به روز زیادتر می‏گردید.روزنامه‏ها یکی پس از دیگری تعطیل می‏شد.

تنها مدرس با قدرت و شهامت و بی‏پروایی در جلسهء 5 شنبه‏ 12 میزان 1301 وزیر جنگ را مورد انتقاد قرار می‏دهد و می‏گوید:

«...اما فعلا امنیت در دست کسی است که اغلب‏ ماها خوشوقت نیستیم!

شما مگر ضعف نفس دارید.این حرفها را می‏زنید و در پرده سخن می‏گویید.

ما بر هر کس قدرت داریم.از رضا خان هم هیچ ترس‏ و واهمه نداریم.ما قدرت داریم،پادشاه را عزل کنیم، رئیس الوزرا را بیاوریم،سؤال کنیم،استیضاح کنیم، عزل کنیم و همچنین رضا خان را استیضاح کنیم،عزل‏ کنیم،می‏روند در خانه‏شان می‏نشینند.قدرتی که‏ مجلس دارد،هیچ چیز نمی‏تواند مقابلش بایستد.

شما تعیین صلاح بکنید مجلس بر هر چیزی قدرت‏ دارد.»

نطق مدرس پردهء ترس و تردیدی را که قدرت نظامی و روش دیکتاتوری رضا خان ایجاد کرده بود،درید.در داخل‏ و خارج مجلس هیجانی به پا شد.مردم دانستند که در میدان‏ سیاست ناظر نبرد مدرس و رضا خان خواهند بود که اولی با حربهء قانون و آزادی و استدلال و دومی با حمایت سیاستهای‏ استعماری و نیروی نظامی در مقابل یکدیگر خواهند ایستاد.

سخنان مدرس،رضا خان را آگاه کرد که حریف مشهور، سرسخت و با اتکا به مقام شامخ اجتهاد و افکار عمومی،دارای‏ موقعیت ممتازی است.

عکس العمل او تهدید به استعفا و تحریک افسران و نظامیان و پیرو آن اختلال در نظم و امنیت شهر بود.بالاخره مجبور شد در مجلس شورای ملی حضور یابد و سعی نماید خود را مطیع نمایندگان جلوه دهد و حکومت نظامی را که وسیله‏ای‏ برای توقیف مخالفانش بود،لغو نماید.

عدم رضایت مردم،وحشت از اعمال رضا خان،عدم پذیرش‏ نمایندگان ایران در کنفرانس صلح لوزان کابینهء قوام السلطنه‏ را به سقوط می‏کشاند و مستوفی الممالک که از رجال سیاسی‏ و مردی متین و آرام است،مأمور تشکیل کابینه می‏شود.(12 جمادی الثانی 1331)

\*\*\* مدرس مستوفی را مرد مبارزه و مقاومت در مقابل رضا خان‏ نمی‏بیند.عقیده دارد آقا(مستوفی)مانند شمشیر مرصع و جواهر نشانی است که فقط باید در روزهای بزم و ایام سلام به‏ کمر بست،مملکت در این روزها احتیاج به شمشیر برندهء فولادی دارد.اما برای اینکه گفته نشود مدرس نگذاشت‏ مستوفی کشور را اصلاح و امنیت را برقرار سازد،آرام نشست‏ تا مرور زمان نظر او را ثابت کند.بالاخره معلوم شد که‏ رضا خان در مقام وزارت جنگ به همان اعمال خودسرانه‏ گذشته مشغول و نخست وزیر هم در مقابل او ساکت است.

\*\*\* مدرس دولت مستوفی را استیضاح کرد.با بیان جملهء«دو فقر در این لایحه عملی نیست آنهم به شرایطی که انا من شروطها یکی از شروط هم آقای وزیر جنگ است.»،منظور اصلی از مخالفت با کابینه را به زیباترین قالب ادبی به مستوفی‏ مجلس ارائه داد.

\*\*\* مدرس در روز دوشنبه 21 جوزای 1302 پشت تریبون قرار گرفت.مؤتمن الملک ریاست مجلس را به عهده داشت.

کلیهء وکلا و تماشاگران در گوشه و کنار مجلس به سابقهء سخن گفتن و جذبهء بیانات او واقف بودند.عده‏ای هم کاری به‏ چگونگی معانی و مفاهیم نطق‏های مدرس نداشتند.بلکه‏ مسحور حرکات و ژستهای او می‏شدند.طرز ادای کلمات و تکیه بر روی بعضی مطالب که گوینده بطرز مخصوصی انجام‏ می‏داد،گیرایی سخن را به اوج خود می‏رسانید.به نوشتهء بسیاری از تاریخ نویسان،او طلاقت لسان و سحر بیان داشت.

آن روز مدرس در طی نطق بسیار مفصل و تاریخی خود وضع‏ جغرافیایی و تاریخی ایران را بیان می‏کند.روابط سیاسی‏ دولتهای کشور را با دول قوی و ضعیف دیگر مشخص می‏سازد، فلسفهء سیاسی موازنهء عمومی و وجودی خود را مطرح نموده، پیوستگی دین و سیاست را تشریح می‏کند.وظیفهء ملل ضعیف‏ و عقب مانده را در مقابل دولتهای قوی تعیین می‏کند و خطر همجواری با دول و همسایه‏ای را که می‏خواهند ایران و ممالک اسلامی را بلع نمایند،گوشزد می‏نماید.

یک دورهء تاریخ را مورد بحث قرار می‏دهد تصویر عبرت انگیز گذشته را در مقابل آیندگان می‏گذارد و راه آزاد نمودن ملل را از روابط و سلطه نشان داده مفاهیم استقلال و آزادی را بیان می‏کند.و فضیلت آزادگی را به همهء انسانها می‏آموزد.

سخن اوست: «اگر من نسبت به بسیاری از اسرار آزادانه اظهار عقیده می‏کنم و هر حرف حقی را بی‏پروا می‏زنم، برای آن است که چیزی ندارم و از کسی هم‏ چیزی نمی‏خواهم.اگر شما هم بار خود را سبک‏ کنید و توقع را کم نمایید آزاد می‏شوید!باید جان انسان از هر گونه قید و بندی آزاد باشد تا مراتب انسانیت و آزادگی خویش را حفظ نماید.»

\*\*\* مستوفی که مردی شایسته و دقیق و محافظه کار بود، متوجهء اصل جریان شد،و به همان یک اشاره دانست که‏ مقصود شخص او نیست،بلکه مخالفت مدرس به خاطر خطراتی‏ است که مملکت را تهدید کرده و موقعیتی است که از دست‏ خواهد رفت.به همین دلیل پس از ایراد سخنانی مبسوط و خارج شدن از مجلس،استعفا داد.و احمد شاه،فرمان‏ نخست وزیری مشیر الدوله(حسن پیرنیا)را صادر کرد، در حالی که مدرس قوام السلطنه را برای مقابله با رضا خان‏ در نظر گرفته بود.

\*\*\* رضاخان به وسیلهء عمال خویش در کار انتخابات که در جریان‏ بود،سخت مداخله کرد و به کار شکنی در راه پیشرفت کابینه‏ مشغول گشت.از هر گونه تهدیدی نسبت به مشیر الدوله‏ کوتاهی ننمود تا عاقبت در مقابل اعمال قدرت و سوء رفتار وزیر جنگ کابینهء خود،رضاخان،تاب مقاومت نیاورده، تصمیم به استعفا گرفت هر چه مدرس و طرفدارانش خواستند او را از این عمل مضر به حال کشور و ملت باز دارند،مفید واقع‏ نشد.مستعفی شد و میدان را برای رئیس الوزرایی شخص‏ جاه طلب و خودسری مانند سردار سپه خالی گذاشت.

انتخابات دورهء پنجم با دخالت مستقیم رضا خان و سر نیزهء نظامیان انجام شد و تنها تعدادی از نمایندگان مردم از تهران‏ به مجلس راه یافتند.روزنامه‏های طرفدار رضا خان،زمزمهء لزوم انتخاب نخست وزیر مقتدری را برای ایران آغاز نمودند.

جراید مخالف که تعداد آنها از چهار نشریه تجاوز نمی‏کرد، توقیف شده و در میان آنهمه تبلیغات و سر و صدا،فریاد رسائی‏ نداشتند.رجال نامدار هم از قبول پست نخست وزیری،به‏ خاطر حفظ آبرو وجاهت ملی خویش،سر باز می‏زدند.

احمد شاه در نهایت ضعف و تردید فرمان ریاست وزرائی‏ رضاخان را-که باید از این پس او را سردار سپه هم بنامیم- امضا کرد.رئیس الوزراء خودکامهء جدید برای اینکه قدرت‏ کاملی در اختیار داشته باشد،ماهرانه شهربانی را هم به زیر نفوذ خود در آورد تا مخالفین خود را آسانتر گرفتار شکنجه و حبس و تبعید نموده و مفقود الاثر نمودن آنان بهتر میسر گردد.

\*\*\* طرح پیش بینی شدهء امپراطوری انگلستان می‏بایست به‏ مرحلهء اجرا در آید.رژیم ترکیه به جمهوری تبدیل شده بود.

در ایران هم از گوشه و کنار آهنگ تغییر رژیم آغاز شد.

سید محمد تدین که تعهد رهبری جمهوریخواهان‏ رضاخانی را در مجلس امضاء کرده بود،به تلاش افتاد.

\*\*\* مدرس کاملا توجه داشت که با تشکیل مجلس و پیدا شدن‏ اکثریت نمایندگان مبتدی و تعهد سپرده که هنوز تأثیر بیانات‏ او در اعماق روحشان نفوذ نکرده،لایحهء جمهوری رضاخانی‏ را با یک قیام به دست اجرا خواهند سپرد و رئیس جمهور مادام العمر آنهم رضاخان را که از هیچ عمل خلاف شرع و قانونی رو گردان نیست،به ملت ایران تحمیل خواهند نمود.

این بود که تمام نیروی خود را صرف می‏کرد تا مجلس به این‏ زودی به حد نصاب و اکثریت نرسد.تنها راه آن بود که‏ جلسات را برای تصویب اعتبارنامه‏ها هر چه طولانی‏تر نماید.با هر اعتبارنامه‏ای که مطرح می‏شد،مخالفت می‏کرد.مخصوصا اگر اعتبارنامهء وکلائی بود که به قول خودشان نمایندهء چهل‏ هزار سر نیزه بودند.با این عمل همان جلسات اول شهامت و شجاعت خود را به کرسی نشینان جدید مجلس نشان داد و همه را قلبا به تحسین و تمجید خود واداشت.تا موفق شد دیکتاتوری خطرناکی که مشروطهء رسیده!را به وسیلهء وکلای‏ نرسیده!تهدید می‏کرد،برطرف سازد.و رضا خان را به ملت‏ ایران و جهان بشناساند.مخالفت مدرس با اعتبارنامه‏ها تا آنجا رسید که وقتی رئیس مجلس اعتبارنامه‏ای را مطرح‏ می‏کرد و می‏دانست که از فرمایشی‏هاست،می‏گفت:البته‏ آقای مدرس مخالفند.

\*\*\* سید محمد تدین لیدر فراکسیون تجدد،در مورد اعتبارنامهء آشتیانی که از طرفداران مدرس بود،به مخالفت برخاست و با مدرس وارد مناقشه شد،جلسهء مجلس به هم خورد.در اطاق تنفس احیاء السلطنهء بهرامی به تحریک تدین،سیلی‏ محکمی به صورت مدرس زد و سید محی الدین نمایندهء شیراز که از طرفداران مدرس بود،متقابلا سیلی محکمتری به‏ صورت بهرامی نواخت.

بزودی سیلی خوردن مدرس تهران را به هیجان آورد و در نتیجه مردم به تظاهرات پرداختند و طولی نکشید که در سر تا سر ایران غوغای شگفتی بر پا شد.رضا خان با عصبانیت‏ گفت:«این بهرامی...با یک سیلی همهء تلاش‏های مرا به باد داد و قاجاریه را دوباره احیا کرد.»

صدای آن سیلی تاریخی که ولایات را پر کرده بود،چون‏ صاعقه‏ای فضای سیاست را پر کرد.مدرس هم از فرصت پیش‏ آمده استفاده نمود و عده‏ای از وکلا را برای زیارت به قم‏ فرستاد و به این ترتیب مجلس برای طرح مسئلهء جمهوری و تصویب آن به حد نصاب نرسید.

عده‏ای از نمایندگان به طرفداران مدرس پیوستند، فراکسیون اقلیت تشکیل و او به رهبری آن انتخاب شد، در نتیجه شکست بزرگی به خواهندگان جمهوری رضاخانی‏ وارد آمد.

\*\*\* شیخ محمد خالصی زاده از طرفداران شجاع و با شهامت‏ مدرس در بازار نماز جماعت بر پا نمود و سپس با عدهء بسیاری به‏ مجلس شورای ملی آمد تا مردم با رئیس صحبت کنند، دار و دستهء تدین از جلسه خارج شده به کتک زدن او پرداختند مردم خواستند خود را به صحنهء زد و خورد برسانند در اثر این‏ پیش آمد مجلس به هم خورد و طرح جمهوری به جلسهء دیگر موکول گشت.

\*\*\* روز دوم فروردین مجلس تشکیل شد.رضا خان مطمئن بود که مسئلهء جمهوری در مجلس از تصویب خواهد گذشت.مردم‏ تهران نیز مانند امواج خروشان به سوی مجلس سرازیر شدند.

بسیج کامل نیروهای نظامی-شهربانی نتوانست آن سیل‏ طوفان خیز را از ورود به میدان بهارستان و صحن مجلس‏ باز دارد.

فریاد مرده باد جمهوری و زنده باد مدرس در فضا طنین انداز بود.عده‏ای ناگهان وارد جمعیت شده زنده باد جمهوری گویان با پشتیبانی قوای نظامی خود را به باغ مجلس‏ رسانیدند.نیروی بسیج شده رضاخانی هم جز فریادی کوتاه‏ که در میان جمعیت گم می‏شد،کاری از پیش نبرد.مدرس‏ برای اینکه مبادا مردم مرعوب این عده شوند،فریاد زد. مرده باد جمهوری، زنده باد خودم،زنده باد مدرس.مردم جانی تازه گرفتند.

مجلس در مقابل مردم چاره ندید.طومار جمهوری رضاخانی‏ در هم پیچید.رضا خان سخت در تنگنا افتاد،احمد شاه از اروپا تلگرام عدم اعتماد خود را به رئیس الوزراء به مجلس مخابره‏ کرد.سردار سپه آماده شد که بکلی ایران را ترک کند.قهر کرد و در بومهن اقامت نمود اگر رجال قدر اول نترسیده‏ بودند و شهامت مدرس را داشتند،رضا خان از صحنهء سیاسی‏ کشور خارج می‏شد.ولی پیر استعمار انگلستان از شکست‏ جمهوری به فکر پیاده نمودن طرح تازه‏ای افتاد،اصحاب خود را به سراغ او فرستاد و حمایت بیدریغ خود را به او یادآور شد.

در میان نمایندگان مجلس زد و بندهای سیاسی شروع شد.

عده‏ای از نمایندگان به بومهن رفتند تا سردار سپه را به تهران‏ باز گردانند.مجلس بسرعت تشکیل شد.مدرس را در خانهء یکی از دوستان او-ظاهرا به نام مذاکره-زندانی کردند که‏ نتواند در جلسه حضور پیدا کند و بسرعت،سردار سپه را با اکثریت 96 رأی به مقام ریاست وزرایی برگزیدند.احمد شاه‏ به اظهار تمایل مجلس تسلیم شد و فرمان نخست وزیری‏ سردار سپه را امضا نمود.

\*\*\* دوستان مدرس به زندان افتادند،جراید طرفدار فراکسیون‏ اقلیت توقیف شد.ملک الشعراء بهار مبارزات ادبی خود را با رضا خان به اوج رسانید.مدرس هم تصمیم گرفت دولت‏ سردار سپه را استیضاح نماید.نمایندگان اقلیت اجازهء سخن‏ گفتن در مجلس را نمی‏توانستند کسب کنند،میرزادهء عشقی‏ را که به اقلیت گراییده بود،به قتل رسانیدند مدرس برای او تشییع جنازهء مفصلی ترتیب داد.ارباب جراید به عنوان‏ اعتراض در مجلس متحصن شدند.همه جا قتل ژورایمبری‏ کنسول امریکا را به تحریک اقلیت قلمداد کردند و در مجلس‏ سخت به اقلیت حمله نمودند.

زندانها از طرفداران مدرس پر شد.منزل مدرس دائم از زن و فرزندان محبوسین پر بود.

\*\*\* بالاخره مدرس تصمیم خود را عملی نمود و صورت‏ استیضاح را به رئیس مجلس ارائه داد.

سردار سپه و یارانش سخت به تلاش افتادند تا از عملی‏ شدن استیضاح جلوگیری کنند.انگلستان برای تمرکز قدرت‏ در مرکز و به وجود آوردن حکومتی که دست نشاندهء خود باشد،سر سپردگان قدیمی خود از جمله شیخ خزعل را بدون‏ حمایت رها کرد و او را به چنگال رضا خان سپرد.

\*\*\* سردار سپه از استیضاح،سخت هراسناک گشته،عدهء زیادی از طرفداران خود را که در حقیقت نظامی بودند،با تغییر لباس وارد مجلس نمود.فضای سالن جلسه و صحن آن در اشغال قوای شهربانی و قزاق بود و صدای مرده باد مدرس از زبان آنان شنیده می‏شد.مدرس از همان اطاق طبقهء دوم‏ پنجره را باز کرد و فریاد زد:زنده باد مدرس مرده باد سردار سپه،اگر مدرس بمیرد چه کسی به شما پول می‏دهد؟

چند نفر از طرفداران سردار سپه به طرف مدرس حمله‏ نمودند.رضا خان که وارد مجلس شده و جمعیت به سوی او با پاره آجر حمله نموده بود،خشمگین یقهء مدرس را گرفته به او می‏گوید:«آخر سید تو از جان من چه می‏خواهی؟»مدرس هم‏ آرام به او پاسخ می‏دهد.«میخواهم که تو نباشی»رضا خان‏ یکباره از خود بیخود گشته به او می‏گوید:!«شما محکوم به‏ اعدام هستید،شما را از بین خواهم برد.»نگذاشتند استیضاح‏ عملی شود،جلسه موکول به بعد از ظهر شد.مدرس به اتفاق‏ حائری زاده و کازرونی در راه بازگشت به خانه مورد حملهء اشرار قرار گرفتند.نایب چلوئی سیلی محکمی به صورت‏ مدرس زد.همراهان او سخت مجروح گشتند.اهالی سرچشمه‏ به ضاربین حمله نموده زد و خورد در گرفت.اشرار فرار کردند.

اقلیت نتوانست در جلسه حضور یابد.مدرس ملک الشعرا بهار را به جلسه فرستاد تا شرح ما وقع را در میان گذارد.

\*\*\* مدرس بخوبی می‏دانست که انگلستان نقشهء زوال قاجاریه‏ را برای تسلط بر ایران طرح کرده لذا می‏کوشید که شاید بتواند از سقوط کشور به دامن انگلستان جلوگیری نماید.

رحیم زادهء صفوی را به عنوان سفیر خود به فرانسه نزد احمد شاه فرستاد تا او را از چنین خطر بزرگی که مملکت را تهدید می‏کند،بیشتر آگاه کند.بدو پیام داد که اگر مسئلهء رضا خان‏ و استیلای انگلستان بر ایران نبود،من که مدرسم هیچگاه‏ برای بقای سلسلهء قاجاریه نمی‏کوشیدم و این دورهء سلطنت را خاتمه یافته می‏دانم.اکنون چاره‏ای نیست جز اینکه نگذارم‏ نقشه و طرحی که برای ایران تهیه کرده‏اند،به اجرا در آید و این با بازگشت شما که سلطان کشور هستی میسر خواهد بود.

\*\*\* رضا خان پس از بازگشت از سفر خوزستان به وسیلهء ماموران سیاسی ارباب خود،از نقشهء مدرس آگاه شده و خود را به مدرس نزدیک کرد.ظاهرا تسلیم او شد.و این یکی از مواردی است که تاریخ مدرس را مورد سؤال قرار می‏دهد، لیکن بدون اینکه بخواهیم از مدرس دفاع و یا باور داشتن‏ تسلیم رضا خان را به او توجیه کنیم،ناگفته نمی‏گذاریم که‏ شاید مدرس می‏خواسته این نظامی مغرور و وابسته را بصورتی‏ جذب و مانع اجرای مقاصد استثمار به دست او گردد،ولی در هر حال نگارنده معتقد است در این مورد مدرس آن دقت‏ خاص خود را نداشته و مکر و حیلهء رضا خان را با صداقتی که‏ وجودش از آن آکنده بوده،نشناخته است.

جو سیاسی آرام گرفت.لیکن خویشان رضا خان و عمال‏ شهربانی،خانهء مدرس و فعالیت یاران او را بشدت زیر نظر گرفتند.مدرس هم در منزل خود که جز حصیری کهنه و چند کتاب و منقل گلی بیش نداشت و هر روز از مراجعین پر بود، از بیان عقیدهء خود پروایی نداشت.

و بشدت به دولت و عمالش حمله می‏کرد.

\*\*\* گفتنی است که در یکی از همین روزها مأموری که سمت‏ دادن گزارش از خانهء مدرس را به شهربانی داشته،تحت تأثیر سخنان او قرار می‏گیرد و به یکی از دوستان مدرس‏ می‏گوید:

«اگر بخواهم مطالبی را که آقا بیان نمود،گزارش‏ بدهم برای ایشان ایجاد زحمت می‏کند و اگر ناگفته‏ گذارم،از من بازخواست می‏کنند.شما بگویید باید چه کنم؟»

مدرس متوجهء جریان می‏گردد و با فریاد می‏گوید: «آنچه گفتم همان را به شهربانی بگو تا بدانند مردم‏ اعمال خلاف قانون و غیر انسانی آنان را می‏فهمند و می‏دانند.»

\*\*\* پیمان معروف به«تسبیح مقدس»ما بین رضا خان و طرفداران او در مجلس و خارج از آن که 8 نفر از آنان را تاریخ‏ نام می‏برد،بسته می‏شود.روزنامه‏ها در اطراف آن تبلیغات‏ فراوانی را شروع می‏کنند.مادهء واحدهء تغییر سلطنت آماده‏ می‏گردد.مردان پاک نهادی مثل مؤتمن الملک و مستوفی الممالک از قبول ریاست مجلس خودداری می‏کنند.

تدین در مقام نایب رئیس مجلس صحنه گردان جریان است.

سیل تلگرافات یکنواخت مبنی بر انقراض قاجاریه به نام مردم‏ به مجلس سرازیر می‏شود.برای مرعوب نمودن نمایندگان، ملک الشعراء بهار ترور می‏شود.ولی معلوم می‏گردد که به‏ جای او حاجی واعظ قزوینی مدیر روزنامهء نصیحت به خاک و خون افتاده است.

در مجلس بجز عده‏ای که تعدادشان 22 نفر بود و در مقابل مادهء واحده سخت ایستاده و مبارزه کردند،بقیهء نمایندگان تسلیم شده و از عدهء مخالف هم بسیاری در خانه‏ نشستند و لب فرو بستند.تنها مدرس شجاع بود که با اتکا به‏ تقوای اسلامی بدون واهمه از مقابل جانیان مسلح شهربانی‏ گذشت و به مجلس آمد.جلسهء 4/1:11 صبح روز 9 آبان 1304 تشکیل شد.

تدین نایب رئیس،جلسه را اداره می‏کرد،مستوفی استعفا داده،لیکن استعفای او خوانده نشده بود.مدرس اعتراض‏ کرد که مجلس بدون رئیس است و باید استعفا طبق نظامنامه‏ خوانده شود.

اعتراض مدرس همچنان ادامه یافت.اخطار قانونی داد.

مادهء واحده را خلاف قانون اساسی دانست رسما در میان‏ جنجال و هیاهوی نمایندگان،عدم رسمیت مجلس را فریاد زد:«اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است و نمی‏شود در اینجا طرح کرد.صد هزار رأی هم بدهید،خلاف‏ قانون است.»تنها بود و با اعتراض از جلسهء مجلس خارج شد.

چند نفر نمایندهء دیگر که خود را نباخته بودند،نطقهایی‏ مبنی بر مخالفت بیان نمودند.مادهء واحده مبنی بر خلع‏ قاجاریه و واگذاری حکومت به رضا خان تصویب شد.سیاست‏ انگلستان به پیروزی رسید.مجلس مؤسسان سلطنت را به‏ خاندان پهلوی منتقل کرد.در میان اعضای مجلس مؤسسان‏ افراد سرشناس تاریخ وجود دارند،تأسف هم از این است.

مدرس از آن پس زندانی محترمی بود.چه در خانه و چه‏ در جلسات درس،مدرسهء سپهسالار شدیدا تحت نظر شهربانی بود.لیکن لحظه‏ای از کار مبارزه فارغ نمی‏گشت.

رضا خان دانسته بود که با اینهمه،مدرس مرد سازش و تسلیم‏ نیست در موردی گفته بود:

«من(مدرس)یکه و تنها از دستگاه عظیم شهربانی‏ و عمال سردار سپه نمی‏ترسم اما او(سردار سپه)با تمام جلال و قدرت سلطنتش از من می‏ترسد.»

\*\*\* رضا خان که دیگر عنوان شاهی و همهء عوامل قدرت را به جنگ‏ آورده بود،برای استراحت به املاک اختصاصی خود به شمال‏ رفت.فردای آن روز که مدرس عازم مدرسهء سپهسالار شد،هنوز هوا روشن نشده بود.مانند همیشه تنها به راه‏ افتاد.در خم کوچهء سرداری مقابل منزل داور از هر طرف او را به گلوله بستند و به قول خودش تیرباران کردند.

وقتی ملاحظه نمود تیراندازان سر و سینهء او را هدف قرار داده‏اند،عمامهء خود را با عصا و عبای خویش را با دستهای‏ خود بالا برد و زانوهای خویش را خم نمود و رو به دیوار ایستاد،تیراندازان عمامه را سر،و فضای خالی بین دو دست را سینهء او پنداشتند.بیش از ده گلوله به عبا و عصا و عمامه‏ برخورد کرد که از آن میان زیر کتف و بازوان او هدف چند گلوله قرار گرفت.مدرس به زمین افتاد.مردی عابر هم در این‏ میان تیر خورد و کشته شد.تیر اندازان کار خود را خاتمه یافته‏ دانستند و فرار کردند.خبر کشته شدن مدرس در تهران‏ پیچید.جمعیت گرد آمد.مدرس را به بیمارستان نظمیه‏ بردند و پیش از آنکه به زندگیش در آنجا خاتمه دهند،مردم‏ تخت او را سر دست در حالیکه علما در جلو حرکت می‏کردند، به بیمارستان احمد بردند.رضا خان از جریان جان به در بردن مدرس مطلع شد،تلگراف نمود که از این واقعه متأسف‏ است.

مدرس در پاسخ او نوشت که:«به کوری چشم دشمنان‏ مدرس زنده است.»

\*\*\* دورهء پنجم مجلس به پایان رسید.انتخابات دورهء ششم زیر نظر مستقیم رضا خان و فرماندهان لشکر و نظامیان طبق‏ صورتی که دریافت داشته بودند،انجام شد.مردم‏ هشیار تهران عده‏ای از نمایندگان واقعی خود را به مجلس‏ فرستادند.مدرس نیز در میان آنان بود.در مجلس ششم تنها بود،نمی‏گذاشتند سخن بگوید.ولی هر گاه بدو اجازه نطق‏ می‏دادند،فریاد اعتراضش را به گوش همه می‏رسانید.

روزی در مجلس هنگام طرح لایحهء بودجه،اجازهء صحبت به‏ او ندادند.فریاد زد:

«با اعمال این وزیر دارائی مخالفم با رئیس الوزرا هم مخالفم با ارباب اینها هم که سردار سپه است، مخالفم.»

\*\*\* دورهء ششم پایگاه مبارزهء مدرس در مدرسهء سپهسالار و جلسات درس اوست،و در مجلس هم تا آنجا که فرصت به‏ دستش آید،همچنان در پیکار با استبداد و استعمار است.

دورهء هفتم نمی‏گذارند انتخاب شود،مدرس می‏گوید: «بفرض محال در تهران که روزی من نمایندهء اول‏ آن بودم،حال کسی به من رأی نداد ولی من با دست‏ خودم یک رأی به نام مدرس نوشتم و در صندوق‏ انداختم پس آن یک رأی کجاست و چرا خوانده‏ نشد؟!»

و با این جمله،رسوائی انتخابات دورهء هفتم را آشکار ساخت.

رضا خان بدو پیام می‏فرستد که باید از سیاست کناره گیری‏ کند.پاسخ می‏دهد من وظیفهء خود را دخالت در سیاست‏ و مبارزه برای آزادی می‏دانم و به هیچ عنوان هم دست از سیاست برنمی‏دارم.هر کجا باشم همین است و بس.

رضا خان،برای اینکه از حملهء این مجتهد مبارز مشهور که با هیچ حربه‏ای از پای در نمی‏افتد و آرام نمی‏گیرد،در امان‏ ماند،دستور تبعید او را به شهربانی می‏دهد،رئیس شهربانی‏ به بهانهء برانگیختن ایلات و عشایر و قصد انقلاب در روز دوشنبه 16 مهر ماه 1307 با تعداد بسیاری پاسبان به منزل‏ مدرس ریخته و شبانه او را سر و پا برهنه توقیف و از تهران خارج‏ می‏سازند.توقیف مدرس در نیمه‏های شب واقعهء بسیار جانگداز و دردناکی است.در گاهی با همراهان خود فرزندان‏ این سید بزرگوار را سخت مورد ضرب و شتم قرار می‏دهند.

کتابها و اوراق منزل را غارت و به شهربانی منتقل‏ می‏کنند.کتاب زرد معروف مدرس-که بارها به عنوان تاریخ‏ از آن در نطقهایش نام می‏برد-در همین شب از منزل او خارج می‏گردد.

تا یکهفته فرزندان او زندانی و مدتها بدون آب و غذا می‏مانند.

تا 6 ماه هر کس به خانهء مدرس می‏آید،توقیف و به شهربانی‏ تحویل داده می‏شود.مدرس را هم یکسر به مشهد و از آنجا به‏ خواف منتقل و زندانی می‏کنند.تا 16 ماه از مدرس‏ کوچکترین خبری به دست نمی‏آید تا بالاخره فرزندان او سخت نگران می‏شوند و به وسیلهء شیخ الرئیس افسر اطلاع‏ می‏یابند که پدرشان زنده و بشدت تحت نظر و رابطه‏اش با دنیای خارج بکلی قطع است.خواهر زادهء مدرس(محمد حسین‏ مدرسی)و یکی از ارادتمندان او(میرزا ولی الله جلیلی)یکی‏ پس از دیگری ناشناخته به خواف سفر می‏کنند.ولی هیچ گونه‏ اطلاعی از حال مدرس به دست نمی‏آورند،جز اینکه او در قلعهء مستحکمی زندانی و سلامت است.

بعد از گذشت چهار سال فرزند او دکتر سید عبد الباقی‏ مدرس موفق می‏شود به مدت سه روز با یک مأمور شهربانی از پدر زندانیش دیدن کند و خبر سلامتی او را برای دیگر برادر و دو خواهرش بیاورد.

مدرس ده سال تمام در زندان خواف ماند و کوچکترین‏ ضعفی از خود نشان نداد.پیام رضا خان را که به وسیلهء یکی از مأمورین برایش فرستاد،مبنی بر اینکه از سیاست کناره گیری‏ کنید تا شما را به عتبات بفرستم،چنین پاسخ داد:

«به رضا خان بگو تا زمانی که مرا نکشته‏ای،همانم که‏ بوده‏ام.اینجا هم جای بدی نیست هر وقت بتو هم عرصه تنگ‏ شد و خواستی به جایی بروی بیا همین جا»

\*\*\* رضا خان مقدمات قتل مدرس را فراهم کرد.او را از خواف به‏ مشهد و از آنجا به کاشمر انتقال دادند.کاظم جهانسوزی‏ همراه با حبیب الله خلج و مستوفیان با در دست داشتن‏ دستور العمل قتل مدرس به کاشمر می‏روند و شامگاه روز دهم‏ آذر ماه 1317 مطابق با 27 رمضان 1356 در خانه‏ای که‏ مدرس زندانی بوده وارد می‏گردند.

\*\*\* مدرس روزه‏دار بوده است.قاتلین سم مهلک را در استکان‏ ریخته هنگام افطار به آن بزرگ مرد تاریخ می‏خورانند.مدرس‏ به نماز می‏ایستد،دژخیمان چون اثر زهر را مشهود نمی‏بینند، با عمامه‏اش او را شهید می‏کنند.جنازهء او را نیمه‏های شب در خارج از کاشمر محل مقبرهء فعلی به خاک می‏سپارند.مردم‏ مسلمان و با وفای کاشمر سالهای متمادی قبر آن شهید بزرگوار را علامت گذاری و پاسبانی می‏نمایند تا بعد از شهریور 1320 و تغییر اوضاع سیاسی ایران همین اهالی پاکدل‏ و متدین همت به ساختن مقبره می‏کنند.از روح«آقا شهید» همت می‏خواهند و تربتش را زیارتگاه اهل دل می‏سازند.آنان‏ از شهید سعیدی که در خاک شهرشان مدفون است،کراماتی‏ نقل می‏نمایند.

اکنون قبر مدرس به نام مقبرهء اقا شهید،در قلب شهر کاشمر مزاری متبرک و مرکز تجمع عاشقان اسلام و آزادی‏ است.

آثار قلمی مدرس

با اینکه مدرس از بدو ورود به اصفهان تمام زندگیش در کار مبارزه با عوامل فساد و استبداد و استعمار گذشته ولی هر گاه‏ فرصتی می‏یافته به نگاشتن کتاب و رسالاتی در زمینهء علوم‏ دینی،فلسفی و تاریخ می‏پرداخته است.و اکنون تعدادی از این‏ کتابها به خط او نزد نگارنده موجود است.

نام و موضوع این کتابها کاملا مشخص است و مدرس غالبا در نطق‏های خود بدانها اشاره کرده است.

گاهی هم آشنایان و دوستان آن شهید،اسامی و شرح کتابهای‏ نوشتهء ایشان را ضبط و عنوان نموده‏اند.از جمله حضرت‏ آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی در نامه‏ای که‏ در این زمینه مرقوم فرموده،نوشته‏اند:

«آثار قلمی ایشان آنچه خود حقیر در تهران شفاها از آن مرحوم شنیده‏ام عبارتند از:

1:حاشیه بر کفایه استاد خود در اصول‏ 2:رساله‏ای در عقود 3:رساله‏ای در شرط متأخر 4:کتابی در بحث لزوم و عدم لزوم قبض در موقوفه و غیرها.»

مجموع چند کتاب دیگر در یک جلد به خط ایشان که در نزد نگارنده می‏باشد،چنین است:

1-کتاب حجیة الظن‏ 2-کتاب فی بعض احوال الظن فی اصول الدین‏ 3-کتاب مبحث الاستصحاب‏ 4-رساله فی شرایط الامام و المأموم‏ 5-کتاب شرح رسائل و چهار رسالهء استدلالی

شرح رسائل،کتاب عمیق مفصلی است که شرح رسائل فقیه‏ بزرگ جهان شیعه،شیخ مرتضی انصاری است.

این کتاب نشانگر این حقیقت تکان دهنده است که شهید مدرس نه تنها قهرمان نستوه میدانهای جهاد و مبارزهء سیاسی‏ است،بلکه از پیشتازان اندیشمند حوزهء پژوهش و تحقیقات‏ علمی در صحنه‏های فقاهت و اجتهاد فقهی نیز بوده است.

شرح رسائل از اول بحث ظن شروع شده و رسالات فقه‏ استدلالی ضمیمهء آن است.کتابهای دیگری هم از مدرس‏ باقی مانده که از آن میان باید رساله‏ای در عقود را به زبان‏ فارسی نام برد،در زمینهء تاریخ،کتابی است که خود ایشان آن‏ را کتاب زرد نامیده و بارها بدان اشاره نموده که در هنگام‏ تبعید به دست شهربانی افتاده و به قول یکی از همرزمان‏ موثق او در دست یکی از خانواده‏های سر شناس تهران است‏ و امید می‏رود آن خانواده به خاطر خدمت به تاریخ این‏ سرزمین نسخه‏ای از آن را در اختیار نگارنده قرار دهند، تا مانند دیگر آثار مدرس مقدمات انتشار آن فراهم گردد.

مجموعه‏ای از یادداشتها و کتاب دیگری هم به نام خوافنامه‏ به قلم مدرس وجود دارد که از زندان برای فرزند خود(دکتر سید عبد الباقی مدرس)فرستاده و آورندهء آن یکی از مأموران‏ نگهبان و مورد اعتماد او به نام محمد شمس بوده ولی به دست‏ فرزند مدرس نرسیده است و امید می‏رود به همت علاقمندان‏ به مدرس و تاریخ،روزی یافته و منتشر گردد.

ظاهرا مدرس شعر شناس و از قریحهء شاعری نیز بهره‏مند بوده‏ است بطوری که با کمال مهارت تخلص چهار تن از دوستان‏ شیرازی خود را که از نوادگان وصال شاعر شیراز بوده‏اند،در چهار مصرع به شعر در آورده است که چنین است.رفقای‏ شیرازی،آقا میرزا عبد الله،المتخلص به(رحمت)،آقا میرزا علاء الدین،المتخلص به«همت»،آقا میرزا محمود،المتخلص به‏ (اورنگ)،و آقا شفیع المتخلص به(عشرت)الکل من‏ اولاد الوصال بالواسطه المتوطنون فی الشیراز فی موضوع‏ المسمه به درب بی بی دختران بالبدیهه.

ای که هستی تو طالب رحمت‏ صاحب عقل و نفس با همت

علوی دوست باش با اورنگ‏ بعد از آن باده نوش با عشرت

\*\*\* در پایانی که خود سر آغازی دیگر است،به نام‏ نگارندهء این زندگینامهء کوتاه،از همهء بزرگوارانی که‏ برای شناخت هر چه بیشتر مدرس،سخنشان را به‏ ودیعت گرفته‏ام تمنا دارم سپاسم را پذیرا باشند،که‏ مدرس از آن همهء آزادگان جهان و نابغهء دنیای اسلام‏ است و آنچه دربارهء او گفته شود،برای همهء انسانهاست.

منابع:

1:بیانات فرزند مدرس،دکتر سید عبد الباقی مدرس‏ 2:یادداشتهایی از زندگی مدرس،مرحوم دکتر محمد حسین مدرسی‏ (خواهر زادهء مدرس) 3:مدرس شهید نابغهء ایران،علی مدرسی‏ 4:مدرس قهرمان آزادی،حسین مکی‏ 5:مجلهء تاریخ اسلام،تشید 6:نوشته‏ای از حجت الاسلام ابو الفضل شکوری‏ 7:بازیگران عصر طلایی،الف-خواجه نوری‏ 8:مجموعهء آثار خطی مدرس‏ 9:نامه‏های دستنویس مدرس.